جلسه 58-684

**‌شنبه - 26/10/94**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به صرورة بود که آیا بر او متعین است حلق در حج یا مخیر هست بین حلق و تقصیر؟

منسوب به مشهور این است که بر صرورة حلق متعین است. هر چند صاحب مدارک به مشهور نسبت می‌دهد تاکد استحباب را و لکن ظاهر مشهور قدماء تعین حلق بر صرورة است. همانطور که شیخ طوسی در مبسوط و نهایه فتوی داده به همین مطلب.

مهم مراجعه به ادله است. ما چون مرحوم آقای خوئی قائل شدند به تخییر بین حلق و تقصیر در مورد صرورة مناسب هست ادله ایشان را بیان کنیم بعد ملاحظاتی که بر فرمایشات ایشان است عرض کنیم.

ایشان فرموده است که مشهور استدلال کردند برای وجوب حلق به جمله‌ای از اخبار. اول صحیحه معاویة بن عمار هست: ینبغی للصرورة ان یحلق و من حج قبل ذلک فان شاء حلق و ان شاء قصر. فان کان قد لبد رأسه او عقص فعلیه ان یحلق و لیس له ان یقصر.

راجع به این صحیحه مشهور گفتند به قرینه تقابل که و ان کان قد حج فان شاء قصر و ان شاء حلق می‌فهمیم که این ینبغی یعنی واجب است بر صرورة حلق. و اگر صرورة نبود حج اولش نبود، آن وقت مخیر است بین حلق و تقصیر.

مرحوم آقای خوئی در جواب فرموده که نه، این درست نیست. شما که قبول دارید ینبغی فی حد ذاته ظهور در وجوب ندارد،‌ می‌خواهید با قرینه و ان کان قد حج فان شاء قصر و ان شاء حلق بگویید پس معلوم می‌شود آن ینبغی واجب است. در حالی که این‌طور نیست. ان شاء حلق و ان شاء قصر کافی است در تقابلش با ینبغی للصرورة ان یحلق که استحباب حلق بر صرورة استحباب موکد باشد. ولی استحباب حلق بر غیر صرورة استحباب غیر موکد باشد.

 این مطلب را که آقای خوئی فرموده جهتش این است که نمی‌شد آ‌قای خوئی بفرماید ان شاء حلق و ان شاء قصر در غیر صرورة تساوی است بین حلق و تقصیر اما در صرورة استحباب حلق است. این خلاف روایات بود. قطعا حلق با تقصیر مساوی نیست حتی در غیر صرورة. حلق افضل است. و لذا برای این‌که این مشکل پیش نیاید ایشان فرمود غیر صرروة مستحب است بر او حلق؛ بر صرورة هم مستحب می‌شود حلق اما فرقش این است استحباب حلق بر صرورة استحباب موکد است. چرا این‌طور می‌گوییم؟ ‌ایشان می‌فرماید به قرینه این‌که در ذیل این صحیحه فرمود فان کان قد لبد رأسه او عقص فان علیه ان یحلق و لیس له ان یقصر. اگر بنا بود در صرورة هم واجب باشد حلق این تعبیر درست نبود که راجع به صرروة بگویند ینبغی ان یحلق بعد راجع به ملبد و معقوص بگویند فان علیه ان یحلق و لیس له ان یقصر.

[سؤال: ... جواب:] ایشان فرموده که ینبغی للصرورة ان یحلق این در قبال آن ذیل قرار گرفته: فان کان قد لبد او عقص فان علیه ان یحلق و لیس له التقصیر. اگر بنا بود صرورة هم مثل ملبد و معقوص واجب بود بر او حلق این عرفیت نداشت که این‌طور اختلاف در تعبیر بکار ببرند. چطور شما راجع به ملبد و معقوص گفتید فان علیه ان یحلق و لیس له ان یقصر خب راجع به صرورة هم اگر واجب بود حلق مناسب بود همین تعبیر را بکنید نه این‌که بفرمایید ینبغی للصرورة ان یحلق.

[سؤال: ... جواب:] ینبغی سزاوار است صرورة حلق کند بعد ذیلش فرمود اگر ملبد و معقوص است باید حلق کند نمی‌تواند تقصیر کند.

به نظر ما این اشکال آقای خوئی قابل جواب است. اگر ظاهر تقابل در صدر بین صرورة و غیر صرورة این باشد که بر غیر صرورة تخییر هست بین حلق و تقصیر ولی نسبت به صرورة تخییر نیست، اگر همچون ظهوری باشد، ذیل قرینه بر خلاف نمی‌شود. چرا؟ برای این‌که ذیل آمده همین ان کان قد حج را گفته دو قسم است. روایت را کامل بخوانم. ینبغی للصرورة ان یحلق و ان کان قد حج فان شاء قصر و ان شاء حلق فاذا لبد شعره او عقصه فان علیه الحلق و لیس له التقصیر. راجع به ان کان قد حج فرمود تخییر او بین حلق و تقصیر مشروط است به این‌که ملبد و معقوص نباشد. اگر ملبد و معقوص بود بر او هست که حلق کند. این چه ظهوری دارد در این‌که بر صرورة حلق لازم نیست اگر لازم بود راجع به او هم تعبیر به ینبغی نمی‌کردند؟ دو قسم کرد اول حضرت، صرورة و غیر صرورة؛ صرورة [غیر صرورة] را هم دو قسم کرد. ینبغی یعنی یطلب. ینبغی کی می‌گوید به معنای سزاوار است؟ یبغی در موارد وجوب به معنای یطلب است. بغی ای طلب. ینبغی ای یطلب. الان در بعضی از کشورهای عربی بجای ارید می‌گویند ابغی. ینبغی یعنی ای یطلب؛ مطلوب است؛ خواسته می‌شود. چرا ینبغی را به سزاوار است معنا می‌کنید؟ شما می‌گویید دلیل شما بر این‌که ینبغی به معنای یطلب چیست؟ می‌گوییم تقابل. چون در مورد کسی که قبلا حج بجا آورده گفتند فان شاء قصر و ان شاء حلق ان شاء قصر با این‌که او هم حلق مستحب است بر او و افضل حلق است حتی بر آن‌که قبلا حج بجا آورده این قرینه می‌شود بر این‌که ینبغی للصرورة ان یحلق به این معنا باشد که خواسته می‌شود از کسی که حج سال اولش هست به نظر مشهور یا صرورة به نظر مثل آقای زنجانی که ظاهرا صحیح هم هست، کسی که حجش حج واجب است خواسته می‌شود از صرورة که حلق کند در حج. اما اگر قبلا حج بجا آورده مخیر است حلق کند یا تقصیر به شرط این‌که ملبد و معقوص نباشد اگر ملبد و معقوص بود بر او است که حلق کند و حق تقصیر ندارد. چون ملبد و معقوص هم گاهی بر او سخت است حلق؛ چون با موی سرش یک کاری کرده مثل این‌که بافته یا عسل مالیده ممکن است برای او سخت باشد حلق. اینجا شاید به همین خاطر لسان یک مقدار عوض شد فان علیه ان یحلق و لیس له التقصیر.

پس به نظر ما این ذیل قرینه نمی‌شود که چون گفت در ملبد و معقوص فان علیه الحلق بگوییم پس معلوم می‌شود آن ینبغی للصرورة که تعبیر ینبغی آورد وجوب نبود و الا چرا اختلاف در تعبیر پیش آمد؟

[سؤال: ... جواب:] این‌که معنا ندارد ملبد و معقوص را ما مطلق بگیریم؛ چون فاء تفریع بر این ذیل است. و ان کان قد حج فان شاء قصر و ان شاء حلق فاذا لبد شعره یعنی همین کسی که حج.

ما لااقل می‌گوییم که اگر این صحیحه دلیل بر مشهور نباشد، استدلال بر این‌که چون ینبغی ظهور دارد در استحباب و یا تقابل ینبغی با ان علیه ان یحلق ظهور می‌دهد به او در استحباب پس استدلال بکنیم به این صحیحه بر عدم وجوب حلق بر صرورة این استدلال وجهی ندارد. و بلکه بعید نیست بشود به نفع مشهور از این صحیحه بهره برداری کرد.

[سؤال: ... جواب:] در ملبد و معقوص بعضی‌ها قائل به تاکد استحباب شدند ولی مشهور قائلند به وجوب حلق. در ملبد و معقوص حتی نسبت به غیر صرورة.

[سؤال: ... جواب:] لاینبغی یعنی خواسته نمی‌شود. ... لاالشمس ینبغی لها؛ خواسته نشده است برای خورشید که این کار را بکند. ما نخواستیم خورشید این کار را بکند. ... عیب ندارد. استعمال لاینبغی ظهور داده به او در حرمت؛ شاهد از روایات داریم. اما لاینبغی از ماده بغی است [که] به معنای طلب است. این‌که آقای خوئی معنا می‌کنند ینبغی به معنای لایتسر است (نمی شود) این با ماده لاینبغی نمی‌سازد. ینبغی ای یطلب؛ لاینبغی ای لم‌یطلب؛ خواسته نشده است از شما این کار.

[سؤال: ... جواب:] سزوار است بر صرورة حلق کند کسی هم که قبلا حج بجا آورده او هم سزاوار است حلق کند. پس چرا در غیر صرورة فرمودید فان شاء حلق و ان شاء قصر؟

[سؤال: ... جواب:] ظاهرش این است که این یک حدیث است؛ تعدد مروی نیست. ... اگر می‌خواهید اشکال به آقای خوئی بکنید که این ذیل معلوم نیست که متصل بوده به صدر، و قال اذا لبد، خب آقای خوئی هم می‌گوید معلوم هم نیست که منفصل بوده. شاید متصل بوده و احتمال قرینه متصله می‌دهیم دیگه ظهور پیدا نمی‌کند ینبغی در وجوب. این را آقای خوئی می‌توانند جواب بدهند. این راجع به این روایت.

روایت دوم که استدلال شده بر وجوب، عن ابی عبدالله علیه السلام یجب الحلق علی ثلاثة نفر: رجل لبد؛ رجل حج بدءً لم‌یحج قبلها و رجل عقص رأسه.

این دلالتش خیلی روشن است. وجوب را به معنای مطلق ثبوت بگیریم که شامل استحباب هم بشود خلاف ظاهر است. بله، ممکن است غسل الجمعة واجب. ولی ظهور اولی یجب الحلق در وجوب در مقابل استحباب هست. پس دلالت این روایت واضح است.

اما سند روایت ضعیف است. این ابی سعد یا ابی سعید که در حدائق است این مجهول است. ابی سعد توثیق ندارد. مجهول است حالش و الا در رجال مطرح هست. توثیقی برایش ذکر نکردند. و نسخ کتب روائی ابی سعد است. حتی در وسائل چاپ آل البیت ابی سعد است. وسائل چاپ‌‌های قدیم ابی سعید بود. حالا ابی سعید هم باشد معلوم نیست ابی سعید مکاری است که توثیق ندارد. ابی سعید قمّاط است که توثیق دارد. ما چه می‌دانیم؟ این راوی می‌شود مجهول. و لذا این حدیث اشکال سندی دارد.

روایت سوم که استدلال شده به نفع مشهور بر وجوب حلق بر صرورة، موثقه عمار: سألته عن رجل برأسه قروح لایقدر علی الحلق قال: ان کان قد حج قبلها فلیجزّ شعره و ان کان لم‌یحج فلابد له من الحلق. هم سند صحیح است هم مفاد روایت این است: ان کان لم‌یحج فلابد له من الحلق. استدلال بر مشهور هم سند حدیث وقتی تمام بود هم متن حدیث دلالتش تمام بود کامل می‌شود.

اما مرحوم آقای خوئی فرموده ولی من دست بردار نیستم و اشکال دارم. اشکال چیست؟ اشکال این است که مضمون این روایت قابل التزام نیست. چرا؟ برای این‌که من لایقدر علی حلق رأسه چون قروحی دارد زخم‌‌هایی دارد در سرش که راوی گفت لایقدر علی الحلق، خب این قطعا حلق بر او واجب نیست. چطور ما بگوییم حلق واجب است بر کسی که قادر بر حلق نیست عرفا؟ و لذا مضمون این روایت را ما باید رد کنیم علمش را به اهلش و قابل استدلال نیست.

به نظر می‌رسد این اشکال قابل جواب باشد. گاهی عرف مطلق مشقت را که می‌بیند می‌گوید نمی‌دانم، سر این آقا زخم داشت و لذا آمد گفت نمی‌تواند این شخص سرش را بتراشد. امام برای این‌که جلوی سوء استفاده را بگیرد که مطلق مشقت را بهانه قرار ندهند بگویند ما که نمی‌توانیم حلق کنیم مطلق مشقت را منشأ قرار می‌دهند برای صدق مسامحی عدم قدرت، امام فرمود اگر واقعا حج اولش است این شخص، باید حلق کند. شما فوقش این اطلاق را قید می‌زنید به کسی که واقعا اضطرار دارد به نظر عرف. بله رفع ما اضطروا الیه. اما خیلی‌ها هستند بیینید در ماه رمضان در تابستان می‌آیند به شما می‌گویند ما راننده‌ایم ما کارگریم در این هوای گرم نمی‌توانیم روزه بگیریم چه بکنیم؟ شما می‌گویید تو جوانی باید روزه بگیری این‌طور می‌گویید. یعنی می‌خواهید بگویید صرف این سختی مجوز افطار نیست. شما می‌گویی نمی‌توانم اما با نظر مسامحی داری می‌گویی. گاهی می‌بینید پدر به فرزندش می‌گوید برو نان بگیر. او می‌گوید نمی‌توانم درس دارم. می‌گوید باید بروی. یعنی با این‌که نمی‌توانی باید بروی یا این مقدار از صدق مسامحی عدم قدرت را شارع و مولی قبول ندارد؟

من به نظرم این روایت به صرف این‌که موضوعش هست لایقدر علی الحلق جائز نیست طرحش. حمل می‌کنیم بر مواردی که به صدق مسامحی، به وجه مسامحی، تعبیر می‌شود که لایقدر علی الحلق. بله اگر واقعا به نظر دقی عرفی بگویند لایقدر، آن، حسابش جدا است.

روایت چهارم. روایت موثقه دیگر عمار ساباطی هست. البته این را آقای خوئی مطرح نکردند ما از باب تکمیل فرمایشات ایشان مطرح می‌کنیم. موثقه عمار می‌گفت: رجل حلق قبل ان یذبح قال یذبح و یعید الموسی لان الله یقول و لاتحلقوا رئوسکم حتی یبلغ الهدی محله. مشهور می‌گویند چرا امام فرمود یعید الموسی با این‌که نوعا این‌ها ریش داشتند. مثل بعضی از حاجی‌های الان نیستند که روز عید که می‌شود سر و ریش را همه را با تیغ می‌تراشند. حلق رأس می‌کردند اما محاسن شان را می‌گذاشتند بماند شارب‌شان می‌ماند. اما امام فرمود یعید الموسی.

[سؤال: ... جواب:] ظهورش وجوب است. یعید الموسی ظاهرش وجوب است.

گفته می‌شود ظهور یعید الموسی در وجوب است و اگر حلق و ما یقوم مقام الحلق که البته باید بحث کنیم. مرحوم آقای داماد می‌فرمودند این یعید الموسی به دقت عرفی حلق است؛ چون آن موهای ریز که معمولا بعد از یکی دو روز در می‌آید تیغ وقتی بکشید آن‌ها زده بشود، به دقت عرفی حتی حساب کنید این حلق است. یا این را بگوییم. یا بگوییم نه، اصلا عرفا این حلق نیست. همان یک ساعت بعد از حلق که ذبحش انجام شد دسته تیغ را بر می‌دارد یک تیغ هم می‌گذارد به این دسته تیغ می‌کشد به کل سرش ...

[سؤال: ... جواب:] مگر مجبور است که عمودی تیغ را وارد سرش بکند. همین‌طوری به نرمی می‌کشد به تمام سرش در حالی که هیچ موهای ریز هم نیست.

و بعید هم نیست همین مطلب باشد یعید الموسی یک واجب تعبدی است قام مقام الحلق. اگر حلق یا ما قام مقامه الحلق واجب نبود چرا امام امر فرمود به اعاده موسی؟ می‌فرمود یقصر. در حالی که امام فرمود یعید الموسی. این معلوم می‌شود که تقصیر مجزی نیست در حق صرورة.

اشکالی که به این استدلال گرفته می‌شود این است که در این روایت که فرض نکرد حج سال اولی. و لذا امر دائر است بین این‌که حمل کنیم بر حج سال اولی یا بر مطلق حج مع بیان این‌که امر به اعاده موسی مراد از او جامع بین وجوب و استحباب باشد؛ چون مختص به حج سال اولی که نیست. امام نفرمود ان کان صرورة یعید الموسی؛ امر کرد به اعاده موسی. مرجح ندارد که این را حمل کنیم بر صرورة. می‌توانیم حمل کنیم این امر را بر جامع بین وجوب و استحباب. دیگه دلیل بر وجوب نخواهد بود.

[سؤال: ... جواب:] بحث جمع عرفی که نیست. بحث این است که این روایت بطور مطلق امر کرد به اعاده موسی در حالی که حج هم منحصر نبود به حج صرورة. عرف در اینجا با توجه این‌که می‌داند غیر صرورة مخیر است بین حلق و تقصیر و ان کان الحلق افضل. اینجا آیا حمل می‌کند موضوع را بر حج صرورة یا حمل می‌کند امر به اعاده موسی را بر جامع بین وجوب و استحباب؟ این نظر عرف ثابت نیست که حمل کند موضوع را بر حج صرورة.

[سؤال: ... جواب:] نه؛ اشکال ندارد. شارع برای کسی که حلق قبل ان یذبح جا برای عمل به مستحب موکد گذاشته؛ فرموده حلق نشد، ما یقوم مقامه الحلق؛ یعید الموسی. اگر هم می‌خواهید نظر آقای داماد را مراعات کنید یک مقدار بگذارید ته موها که معمولا یک مقدار بعد از حلق سبز می‌شود بگذارید سبز بشود، در بیاید، بعد تیغ بکشید ته آن ریشه‌های مو یعنی ته مو زده می‌شود آن هم می‌شود حلق.

[سؤال: ... جواب:] اگر گفتیم یعید الموسی بیان عرفی است برای مصداق حلق مقدمه‌اش این است که صبر کنیم تا بتوانیم مصداق حلق را ایجاد کنیم. البته عرض کردم ما لازم نمی‌دانیم. ما می‌گوییم یعید الموسی عرفا حلق نیست.

[سؤال: ... جواب:] بدل تعبدی حلق است. ... چه اشکالی دارد؟ جامع بین حلق و تقصیر واجب؛ حلق افضل؛ کسی که حلق قبل ان یذبح برای این‌که آن افضل را انجام بدهد و از ثواب آن افضل محروم نشود می‌گویند آن قائم مقام حلق را که اعادة الموسی است، دسته تیغ را همراه با تیغش، نه این‌که دسته تیغ خالی، دسته تیغ را همراه با آن تیغش مدام بکش روی سرش، یک جا هم بکشی کافی نیست باید استیعاب پیدا کند؛ قشنگ از یک طرف شروع کن با استیعاب کامل تمام سرت را امرار موسی بکن، چه اشکال دارد شارع تعبد کرده. مشروع است، اما واجب هست؟ چون در خصوص صرورة این روایت نیامده عرف استظهار وجوب نمی‌کند.

روایت پنجم را بخوانم. روایت علی بن ابی حمزة بطائنی عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام علی الصرورة ان یحلق رأسه و لایقصر انما التقصیر لمن قد حج حجة الاسلام.

سند مشتمل است بر علی بن ابی حمزة بطائنی؛ اما متن صریح است در وجوب حلق بر صرورة آن هم صرورة به همان معنای من کان حجه حجة الاسلام. کسی که امسال حجش حجة الاسلام است مصداق صرورة است.

و لذا آقای زنجانی فتوی دادند به این روایت چون سندش را قبول دارند دلالتش هم که بحث ندارد.

دو تا بحث در اینجا است:

یک بحث اشکال سندی به این حدیث است که آقای خوئی کردند. که علی بن ابی حمزة بطائنی کذاب ملعون ابن فضال گفت. علی بن ابی حمزة یعنی گفت ابن ابی حمزة کذاب ملعون و فضل بن شاذآن‌که راجع به او می‌رسیم مطالبی که گفته شده است. این اشکال اول است که آقای زنجانی جواب می‌دهند.

اشکال دوم هم این است که این صحیحه خلاف نص قرآن است. آقای خوئی فرموده نص قرآن می‌گوید در حجة الوداع مردها مخیر بودند بین حلق و تقصیر. لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان‌شاءالله آمنین محلقین رئوسکم و مقصرین. این مربوط به حجة الوداع بوده و آن‌ها هم همه صرورة بودند. خدا هم فرمود ای مردان مؤمن شما ان‌شاءالله وارد مسجد الحرام می‌شوید از منی وارد مسجد الحرام می‌شوند. برخی حلق رأس کردید برخی تقصیر کردید. و لذا این نص در تخییر است. و چون نص در تخییر است روایت علی بن ابی حمزة سندش هم درست باشد باید توجیه کرد.

این مطالب را ان‌شاءالله فردا بررسی می‌کنیم.